

فراوانی در نوشتن که غنای آن را در هر خطی که می‌نویسد نشان می‌دهد. در این میان به نظر می‌رسد که این کتاب به گونه‌ای نگاشته شده که برای کسانی که به دنبال یادگیری و تامل در ادبیات و فلسفه است. این کتاب به گونه‌ای نگاشته شده که برای کسانی که به دنبال یادگیری و تامل در ادبیات و فلسفه است.

# مجموعه مقالات

**پسگیده:**

این نوشته در بردارنده شماری از اصطلاحات کشاورزی رایج در روستای افضل آباد بیرجند است که نگارنده حدود چهل سال پیش آنها را بدین گونه که از روستایان شنیده و خود نیز برخی از آنها را به کار می‌برد ثبت و ضبط کرده است. این اصطلاحات پیوندی مستقیم با اندیشه‌ها، پندارها و آیینهای مردم دارد و می‌تواند پاره‌ای از ویژگیهای زندگی آنان را در سالهای پیش نشان دهد.

**دکتر محمدتقی راشد محصل**  
پژوهشگاه علوم انسانی

## از گذشته‌ها ...

سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۷ که در دانشسرای مقدماتی بیرجند تحصیل می‌کردم به جهاتی از بهترین دوره‌های تحصیل من به شمار می‌آید. یکی از آن جهات که برجستگی خاص دارد، بهره‌وری از راهنماییهای استاد گرانقدر زنده‌یاد احمد احمدی بیرجندی است که علاوه بر تدریس درسهای آموزش و پرورش و روان‌شناسی، ریاست آن آموزشگاه را نیز عهده‌دار بودند و با همکاری و معاونت جناب آقای عبدالحسین فرزین که خود معلمی دلسوز و فروتن و بزرگوار بود - هرکجا هست خدایا به سلامت دارش - محیطی گرم و صمیمانه ایجاد کرده بودند.

یکی از مسائلی که این دو بزرگوار بر آن تأکید می‌ورزیدند، تشویق دانش‌آموزان به کارهای فوق برنامه بویژه در زمینه‌های تربیتی و ادبی بود. و از آن میان دو انجمن روزنامه‌نگاری و سخنرانی از دیگر انجمنها فعال‌تر بود. کار در این انجمنها مستلزم کسب

پاره‌ای آگاهی‌های ادبی بود که در کتابهای آموزشی و درسی دست‌یابی بر آنها امکان نداشت. در آن سالها دفتری فراهم کرده بودم و شعر یا نثر زیبایی که می‌یافتم در آن می‌نوشتم و گه‌گاه اشعار خوبی که جناب احمدی خود در کتابها می‌دیدند و می‌خواندند نیز در آن دفتر می‌نوشتم و حتی حفظ می‌کردم. این دفتر تدریجاً مجموعه‌ای شد که برخی نوشته‌های خود را نیز در آن ثبت می‌کردم و در سالهای آموزگاری در روستاهای بیرجند یا ورشبه‌های تنهایی من بود و هنوز هم برخی یادداشتهای آن، برایم تازگی دارد. درگذشت استاد مرا واداشت تا در این یادداشتهای جست‌وجو کنم شاید به مطلبی که یادآور آن سالها باشد، دست یابم. در این اوراق نوشته‌ای یافتم با عنوان «اصطلاحات کشاورزی روستا» که در روزهای تابستان سال ۱۳۳۶ در زادگاهم افضل آباد قیس آباد تهیه کرده بودم. اینک آن یادداشتهای را با افزایش برخی توضیحات و آگاهی‌های ریشه‌شناختی می‌آورم تا یادآور خاطرات گذشته و بیانگر تشویقها و تلاشهای آن استاد گرانمایه باشد.

\*\*\*

روستای افضل آباد حدود پنجاه نفر جمعیت دارد که در سه گروه طبقه بندی می‌شوند: بادار Bādār<sup>۱</sup>، بزگر Bazgar<sup>۲</sup>، آفت‌نشی Afteyneši<sup>۳</sup> و به فارسی رسمی «ارباب» «کشاورز» و «خوش‌نشین». تفاوت میان این سه گروه از جهت اقتصادی اندک است: «بادار» قادر است در طول سال شکم خود و خانواده‌اش را با نان گندم سیر کند. و

۱- این ترکیب در تاریخ سیستان به همین معنی به کار رفته است. در فرهنگهای فارسی نیامده و در گویش بیرجند با تغییر مختصر آوایی Badar (واژه‌نامه گویش بیرجند، دکتر جمال رضایی، انتشارات روزبهان، تهران، ۱۳۷۳) به کار می‌رود. ترکیب را از «بار + دار» تصور می‌کنم با حذف «ر» که در موارد دیگر نیز در این گویش دیده می‌شود «بزگر = بزگر» = paiz-tar = پایی‌تر، پایی‌تر» = paigi = (پارگین)، نیز بسنجید با «بار چوپان» به معنی محصولی که به چوپان مخصوص است. «بار» در این کار برد معنی محصول و بویره مواد خام غذایی دارد.

۲- بزگر (= بزگر). ترکیبی از warz ماده مضارع از «ورزیدن (= کشت کردن) و پسوند «گر» فارسی میانه warzgar.

۳- آفته‌نشی (= آفتاب‌نشین) آفتاب‌نشینها کار مشخصی ندارند، برخی از آنها مختصر آشنایی با آهنگری و یا نجاری دارند و پاره‌ای دیگر بیکاره‌های راحت‌طلبی هستند که ترجیح می‌دهند با سؤال از این و آن، روز بگذرانند. پیرزنان و یا پیرمردان از کارافتاده نیز در درون این طبقه جای می‌گیرند.

نان خورشی که غالباً از دوغ و کشک فراتر نمی‌رود، تهیه کند، اما بزرگر چنین امکانی ندارد. نان او از «جو» و یا «ارزن» است و گندم سهم خود را نیز می‌فروشد تا بتواند به بهای آن ارزن و جو که ارزانتر است بخرد و تا پایان سال شکم خود و فرزندانش را نیم سیر نگه دارد. آفتاب‌نشین نه این را دارد و نه آن را و بسیاری شبها سرگرسنه بر بالین می‌گذارد. از جهت فرهنگی میان آنها فاصله بیشتر است. «بادار» سواد کمی دارد و زمانی هم آگاهیهای دینی او در حد اعلاست، اما به هر روی با زبان اهل روستا آشنایی کامل دارد و در حد درک و فهم آنان سخن می‌گوید و آنها را به حلال و حرام خدا واقف می‌سازد و از این طریق برخی از روستاییان را که حتی از نعمت خواندن و نوشتن بی‌بهره‌اند، به پاره‌ای مسائل دینی آگاه ساخته است. در مجموع هر سه گروه با هر آنچه از روستا فراهم می‌شود می‌سازند، جنگ و نزاعی ندارند و آزاد از خواستهای نابه‌جا و بی‌منت کشی از دیوان و دیوانیان روز می‌گذرانند.

آبادی آب شور مختصری دارد که اگر به کار خوردن و آشامیدن نمی‌آید اما مایه حیات محصول روستاست و اگر بخشکد یا رویدادی آن را سد کند زندگی در روستا می‌خواهد. «بادار» به کار کشاورزی نمی‌پردازد، بلکه بر روند امور نظارت می‌کند. کاشت و برداشت محصول با «بزرگر» است.

آبادی به چهار «سرکار: Sarkār» تقسیم می‌شود. هر «سرکار» سه تن کشاورز (= بزرگر) دارد، یکی از آنها که پیرتر و مجرب‌تر است «سالار» sālār نامیده می‌شود و آن دو تن دیگر «شریک» šarik<sup>۱</sup> اند. سالار وظیفه شخم‌زنی (= گِرونِ ۳geroni) و کاشت

۱- ترکیبی از «سر + کار» و بر یک واحد کاری مستقل اطلاق می‌شود. روستا مجموعاً چهار «سرکار» دارد. و بر این اساس هر «سرکار» یک پنجم واحد کشاورزی روستا را در بر می‌گیرد.

۲- «سالار» ترکیبی از saradar باستانی که در آن rd به ا تبدیل شده است و معادل لغوی «سردار» فارسی است. «سالار» معنی رئیس را دارد و بنا بر سنت بر دو نفر دیگر که «شریک» او به شمار می‌آیند سمت «ارشد» بودن دارد. پیرترین سالار در آبادی «سر سالار» است که از معتمدان محلی نیز به‌شمار است. «شریک» واژه شناخته عربی‌الاصل است و علاوه بر معنی یاد شده برای مالک آبادی نیز به کار می‌رود. هر مالک یک «شریک ملک» است و شریک ملک بزرگتر از همه «مه شریک me šarik: شریک مهتر» است.

۳- صورت گویشی «گاورانی» و اصطلاحاً «شخم‌زنی» را در بر می‌گیرد. اصطلاح «شیار šiyār» نیز در این

محصول را به عهده دارد و وظایف دیگر از نوع آبیاری (= اداری 'edāri) کود دهی (= ره داده 're(h) dāda) و پرورش محصول به عهده «شریکها»ست. و جین (= گیا کرده 'giyākerda) کار مشترک همه آنها و حتی زنان کشاورز است. زندگی روزانه بزرگ از بامداد آغاز می شود، همراه مرغ و خروسش بر می خیزد، گاه و یونجه گاو و الاغش را می دهد و به کار می رود. سالار به شخم زنی و شریک به علف زنی و رسیدگی به محصول. حدود ساعت ۹ صبح به خانه باز می گردد و یا در همان سر کار، زنش برای او «نهاری 'nahāri» می برد که اغلب کماچ گاورسین (komaj/če gavaršin)<sup>۵</sup> گرم است و نان خورش آن پیاز، شریک، کار بعدی خود را که «خاک ورکنی: 'xak var koni» است پس از «نهاری» آغاز می کند. این کار برای او بسیار شادی بخش است. به دنبال الاغ راه می افتد، کلاه نمدی خود را که لبه های آن بر اثر عرق زدگی سخت و شبیه فلز شده است، بر نیمه سر می گذارد و بانوای رسای خویش از سوز درون «بیت» یا «فراقی» می خواند همان گونه که شبان نوای خود را در نی می دهد و آدمی چه،

- مورد رایج است.
- ۱- «آب» و «اداری» اسم مصدر است به معنی «آبیاری».
  - ۲- ره یا reh به معنی «کود» است؛ اصطلاح دیگر رایج در این مورد پاگی (pāgi = پارگین) است. پاگی دادن یا reh «ره» دادن به عمل کود دهی محصول اطلاق می شود.
  - ۳- گیا (= گیاه) و در این مورد بر علف هرز اطلاق می شود. «گیازنی 'giyāzani» نیز خارج کردن علف هرز از محصول است.
  - ۴- نهاری (= ناهاری) غذای نیمروز.
  - ۵- کماچ گاورسین: نان ضخیم و گردی است که در اجاقی نخانه بر روی تخته سنگی تهیه می شود؛ رک: لغت نامه زیر: کماچ و گاورس. پارسی میانه gawars: دانه ای شبیه ارزن، در گویش افضل آباد همان «ارزن» است و ارزن دو گونه است: «ارزن سپید» که بیشتر برای خوراک آدمی از آن استفاده می شود و گاورس زرد که تازه آن به چهار پایان داده می شود و آن را «گاورس خوله ای 'gavarse xulayi» نیز می گویند.
- خاک ورکنی: آوردن خاک است از زمینهای اطراف آبادی به خانه ها برای تشکیل کود و یا بردن کود تهیه شده از خانه ها به مزرعه و یا جایگاهی که برای گردآوری «کود» مشخص است «پاگی زار».
- ۶- اصطلاح «فتجان» ظاهراً باز مانده از دوره های گذشته ای بوده است که میزان «آب بری» با آن تعیین می شده است. اما در زمان مورد بحث شیوه «آب بردن» از روی ساعت یا حرکت خورشید مشخص می شد و تا حدی تقریبی بود. مدار آبی روستا بر ده شبانه روز تنظیم شده بود اما تقسیمات زمین بر ۲۰ بخش بود بدین ترتیب هر دو سهم زمین برابر یک شبانه روز آب بری بود.

که گوسفند را هم با آن به وجد می‌آورد. برزگر شبها هم بیکار نیست، هر ده روز یک بار نوبت آبیاری شبانه از اوست. فراوان دیده شده است که شب خواب او را درمی‌رباید و آب از رخنه‌ای سرازیر می‌شود و به «رود» می‌رود. تقسیم آب در روستا نظامی خاص دارد. اوقات شبانه روز به چهار بخش می‌شود. کوچکترین واحد برای آبیاری فنجان (= پنگان) است که حدود دوازده دقیقه «آب بُرد» است. هر سی فنجان یک نیمروز (= ۶ ساعت آب بُرد) و هر دو نیمروز یک تاقه (= ۱۲ ساعت آب بُرد) و هر شبانه‌روز (= ۲۴ ساعت آب بُرد) است. پیش از آن‌که وظیفه آبیاری به یک «سرکار» برسد، آیین «برغ بندی» *barg bandi* انجام می‌گیرد. برغها باید آن‌گونه محکم بسته شوند که تحمل آب فراوانی که پشت آنها انباشته می‌شود (بخصوص در زمین‌های بلند آب) داشته باشند و نحوه قرارگیری چنان باشد که بتوان به آسانی آب را از درون یک قطعه زمین به قطعه دیگر هدایت کرد. قطعه زمینهای بزرگ «= خید *xid*» و زمینهای کوچک «= گرد *kord*»<sup>۲</sup> از طریق سدی کوتاه که «پل» *pal* نامیده می‌شود از یکدیگر مجزا می‌شوند.

از آیینهای بسیار دلپسند روستایی آیینهای دروگری و خرمن کوبی است و این از چند جهت است: یکی آن‌که ثمره کار و تلاش سالیانه گرفته می‌شود و دیگر آن‌که روزهای دیدار سالیانه و گفت‌وگو و احیاناً برای جوانان نامزدی و ازدواج است و از آن‌جا که محصول اصلی روستا «گندم» است، در اوایل تیرماه که وقت برداشت این محصول است، روستا شاهد شور و کوششی دیگر است. دروگری کاری است پر زحمت و نیروی تازه می‌خواهد و از این رو در این فصل مهاجرانی از نواحی دیگر بویژه ناحیه «عربخانه» نیز منطقه را فرا می‌گیرند. زن و مرد، کودک و جوان همه دست به دست هم می‌دهند تا محصول را قبل از آن‌که بر اثر گرما بسوزد، درو کنند.

- ۱- «برغ» سدی کوتاه که در جلو آب بسته می‌شود؛ رک: مقاله نگارنده در مجله زبان‌شناسی، تحت عنوان «جوب برگ شکسته»، س ۳، ش ۲.
- ۲- «خید» تحویل یافته *xwed* فارسی میانه به معنی: «نمناک، تر، تازه، گندم و جوی نارس»؛ اما در گویش مورد بحث بر زمینی که در آن کشت می‌شود اطلاق می‌گردد. گرد صورتی از *kard/t* به معنی قطعه زمین؛ فارسی میانه *kardag*: قطعه، بریده، بخش.
- ۳- پل *pal*: سدی کوتاه که دو قطعه زمین را از هم جدا می‌کند. در تاریخ سیستان به همین معنی آمده است.

ابزار دروگری: «اره arra»؛ «لاشی: laši» و «منگال mangāl<sup>۱</sup>» است. گندم درو شده روی هم انباشته می شود و به سخن دیگر «غیده qeda/qeyda<sup>۲</sup>» می گردد. چند غیده پشته ای pošta می سازند و پشته کش جوانی است زورمند که قادر است فاصله میان گندم زار تا خرمنگاه را که گاه از چند کیلومتر نیز متجاوز است با پشته ای که حدود هفتاد تا هشتاد کیلوگرم وزن دارد پیماید و فردی معتمد و مطمئن نیز هست؛ چه ممکن است در میان راه بخشی از آن را برگرد و یا به خرمنگاه نرساند. پشته ها در خرمنگاه بر روی هم قرار می گیرند و «بافه bāfa<sup>۳</sup>» می شوند. این بافه چنان استادانه تنظیم می شود که اگر دسته ای از روی آن یا لابه لایش کشیده شود، به آسانی قابل تشخیص است. درو محصول که به پایان رسید زمان کوبیدن گندم و جدا کردن گاه از دانه می رسد که با همان شیوه سنتی به کمک گاو انجام می گیرد. بوته نرم می شود و پس از بادکشی bādksi<sup>۴</sup> دانه از گاه جدا می گردد و گندم جدا نشده و در مواردی خوب نرم نشده نیز باقی می ماند. این بخش از دانه ها را به وسیله غربالی درشت سوراخ، که «شغل saqel<sup>۵</sup>» می گویند، از دیگر دانه ها جدا می کنند. گندم خوب نرم نشده که معمولاً یک تا یک و نیم

۱- اَره: معمولاً ابزار زنان و کودکان برای دروگری است. اَره دروگری منحنی است و با اَره نجاری تفاوت دارد. لاشی دنداندار نیست لبه آن دایره شکل و قدرت کاری آن از اَره بیشتر است. میان سالان و یا پیران از این وسیله برای دروگری استفاده می کنند.

۲- اَمّا منگال دایره شکل است که دو لبه آن اندکی از هم فاصله دارد و کار کردن با آن دشوار است و لبه ای بس تیز دارد. منگال به دستها غالباً جوانان قوی هستند و بیشتر کار دروگری بر دوش آنان است. مزد پایان روز نیز بر حسب ابزاری که دروگر از آن استفاده کرده است تعیین می گردد.

۳- غیده: بر یک دسته گندم اطلاق می شود که معمولاً یک بغل یعنی فاصله دو دست را پر می کند. غیده وردار (= غیده بردار) وظیفه دارد که آنها را سر و ته بنحوی بگذارد که دو سودارای یک قطر شود و بتوان آن را پشته کرد و به خرمن برد. در ایام درو وقتی هوا گرم می شود این آهنگ را فراوان می شنوید یا بهتر بگوییم می شنیدید:

دروزار و دروزار و دروزار drow zār o drow zār o drow zār  
 مه چشمک می زَنم تو غیده وردار me čašmak mī zanom to qēyda vardār

[یاد باد] دروزار و دروزار و دروزار، من چشمک می زنم و تو غیده بردار  
 ۳- بافه: ترکیبی از «باف» ماده مضارع از بافتن و پسوند اسم ساز -ā مقایسه کنید با ناله (= نال ماده مضارع نالیدن و...) از مصدر باستانی vaf. بافتن.

۴- جدا کردن دانه از گاه که به کمک وزش ملایم باد صورت می گیرد.

در صد کل محصول را تشکیل می‌دهد «کرنگ koreng»<sup>۱</sup> است و سهم کشاورز است که بعداً با زحمت آن را می‌کوبد و از گاه جدا می‌کند. خرمن گندم پس از این انبیز<sup>۲</sup> می‌شود، یعنی روی هم انباشته می‌گردد و به شکل مخروط در می‌آید و اطراف آن مهر می‌شود و روی آن دسته‌ای اسپند سبز (= اسپنج espanj)<sup>۳</sup> نهاده می‌شود و سپس در روزی میمون با آیینی خاص وزن می‌شود و میان بادار و بزگر به نسبت ۳ به ۱ تقسیم می‌گردد. این تقسیم‌بندی پس از وضع «رسومات Rosumāt»<sup>۴</sup> است و رسومات عبارت است از اختصاص سهمیه‌ای مشخص برای حدّاد، نجّار دشتبان و...، چه آهنگر و نجّار در قبال خدمت مجّانی که برای تعمیر و آماده‌سازی ابزار کشاورزی دارند سهمی از هر خرمن نیز دریافت می‌دارند. آفتاب‌نشین نیز بهره‌ای اندک دارد و چوپان روستا نیز «بار bār» که همان سهم سالیانه او در قبال نگه‌داری از گوسپندان روستاست دریافت می‌کند. کشاورز معمولاً گاه را برای چهارپایان می‌گیرد و ارباب از این بخش سهمی اندک دارد. بسیار دیده می‌شود که درآمد کشاورز کفاف خرج او، خانواده و دامهای او را نمی‌دهد و ارباب ناچار است به هر صورت شده است کسری مخارج او را تأمین کند و گرنه کشاورز روستا را رها می‌کند و به «غربت» می‌رود.

در پایان خرمن به کودکان «سرخرمنی sar xarmani» می‌دهند. این سرخرمنی به گرم صاحب محصول بستگی دارد به هر حال حدود آن از یک کیلو تجاوز نمی‌کند. خرمن بان که معمولاً وظیفه نگه‌داری از خرمن را در طول مراسم خرمن پاک کنی به عهده داشته و محصول را از دستبرد دزد، چهارپا و پرندگان حفظ کرده است «تزه tazza»<sup>۵</sup> می‌گیرد. و بدین سان آیین برداشت محصول پایان می‌یابد.

آنچه گفته شد آیینی است که در چهل سال پیش رایج بوده و نگارنده بارها ناظر آن بوده است؛ امروز نه آن روستا بدان نشان گذشته است نه مالک و نه زارعی. گویا

۱- «کرنگ». گندم کرنگی یعنی گندمی که پوست روی آن سخت است و جدا نشده است.

۲- ترکیبی از han/ham: هم و «بیز» ماده مضارع از بیختن و معنی ترکیب ظاهراً بیخته شده با هم است.

۳- «اسپنج» صورت گویشی گیاه «اسپند» است که به ظاهر جنبه تقدّس‌گونه نیز دارد و به خرمن برکت می‌دهد.

۴- «رسومات» جمع رسوم و در اصطلاح بر آیینهایی که بر حسب سنت رواج یافته است اطلاق می‌شود.

۵- همان «تزه» و «تزه» فارسی است؛ رک: لغت‌نامه.

